

کشتی گیر قدیمی محله فرامرزعباسی، خاطرات خوشی از روزگار جوانی اش دارد

زور بازویی برای علم گردانی

خوشحال است که در اوج جوانی به این آرزویش رسیده است. بایه یاد آوردن خاطره آن روز خاص می گوید: بالاخره نوبت به من رسید. علم بزرگ هیئت بردوش من بود و پیشاپیش بقیه به سمت قبرستان روستا حرکت می کردم. حس غرور و افتخار می کردم. در دوراهی روستا چند هیئت از روستاهای اطراف به ما پیوستند.

● ○ مدد خواستن از خود حضرت

آن طور که می گوید، آن زمان رسم بوده است که هیئت ها علم خودشان را با هم تعویض می کرده اند و این اتفاق برای او هم افتاده است: «بالمس علم احساس کردم که خیلی سنگین تر از علم روستای خودمان است و اصلانمی توانم حرکت کنم. هنوز چند صد متری هم تا قبرستان مانده بود. آبروی خودم و اهل روستا در خطر بود. از صاحب علم، حضرت ابو الفضل^(ع)، مدد خواستم و حرکت کردم. هر طور بود خودم را به قبرستان رساندم و علم را بر زمین گذاشتم. یعنی آن روز، هم علم بزرگ روستای خودمان و هم علم روستای مجاور را که سنگین تر و بزرگ تر از علم هیئت خودمان بود، حمل کردم. به اینجای ما چرا که می رسد، پس از این همه سال کمی بغض می کند: «حضرت ابو الفضل^(ع) آبرویم را خرید و تا آخر عمر نوکرش هستم. بعد از آن سال، چند محرم دیگر نیز علم بزرگ هیئت در دستم بود، اما این افتخار دوام چندانی نداشت. جوان های بسیاری آرزوی بردوش کشیدن علم بزرگ را داشتند و باید آن ها هم لذت آن را می چشیدند.»

شیرینی داشت، به گفته خودش بزرگ ترین افتخار، علم کشی در هیئت روستا بود. اصلاً او کشتی را برای این می گرفت که قوی تر بشود و بتواند علم بزرگ روستا را بردوش بکشد. تعریف می کند: روستای مایک علم بزرگ چوبی داشت که طوق فلزی اش بادستمال های رنگی و نماد های عاشورایی تزیین شده بود. چند تا علم کوچک هم بود. نوجوان های روستا از حمل علم های کوچک شروع می کردند و اگر شانس می آوردند، یک روز علم بزرگ هیئت را بردوش می گرفتند. آرزویم این بود که یک روز این علم را بردارم؛ برای همین کشتی می گرفتم تا قوی تر شوم.



حسین برادران فرامتلد روستای گناباد است، درس چندانی نخوانده اما از زمانی که یادش می آید در مزرعه و سر زمین کشاورزی کار کرده است. کار سخت از او جوانی ورزیده و قوی می سازد و پیش رابه گودهای کشتی محلی باز می کند. همین می شود که کشتی، بخش مهمی از زندگی و خاطرات او را می سازد. این خاطره های ورزشی گاهی با بخش های دیگری از زندگی او پیوند می خورد و حالا آقا مرتضی کاملی به عنوان شهروند قدیمی و سالمند محله فرامرزعباسی یکی از آن خاطرات را بر ایمان تعریف می کند.

● ○ کشتی برای من جنبه تفریحی داشت

تنها تفریح سالم برای یک نوجوان روستایی در هفتاد سال قبل، کشتی گرفتن بوده است و خیلی از نوجوان ها دوست داشتند در گود کشتی دست و پنجه نرم و واسم و آوازه ای پیدا کنند. این ها را آقا مرتضی تعریف می کند و در ادامه می گوید: البته کشتی گرفتن برای من بیشتر جنبه سرگرمی و تفریح داشت؛ هر چند در گودهای کشتی محلی روستای خودمان و روستاهای اطراف حاضر و چند مرتبه هم تشویق شدم و جوایزی بردم. کشتی گرفتن در عروسی ها نیز از رسوم آن زمان بود. هر جادر روستاهای اطراف مراسم عروسی برپا بود، آقا مرتضی نیز حضور داشت و کشتی می گرفت.

● ○ علم کشی هیئت روستا

هر چند کشتی گرفتن در گود کشتی و حتی بردن قند، زیر زبان مرتضی جوان مزه

نوجوان نقاش و تکواندوکار محله گوهرشاد در انتظار برگزاری کلاس های تابستانی است

تجربه خوب آموزش



کردم و خوشبختانه کلاس خوبی هم داشتیم. تجربه مربیگری برایم خوشایند بود. به آن ها پیشنهاد دادم امسال هم این کلاس را برگزار کنم.

● ○ علاوه بر نقاشی، تکواندو هم کار می کنی.

چه شد سراغ این رشته رفتی؟

پنج ساله بودم که چند ماه به کلاس های تکواندو رفتم، اما باشگاه تعطیل شد و نتوانستم آن را ادامه دهم. پنج سال پیش باشگاهی در نزدیک خانه کارش را شروع کرد و من هم دوباره سراغ رشته دلخواهم رفتم و آنجا ثبت نام کردم.

● ○ چه سبکی کار می کنی و چه کمربندی داری؟

به مبارزه علاقه ندارم و سراغ سبک پومسه رفتم. انجام حرکات تمرینی با حریف خیالی برایم لذت بخش تر از مبارزه با حریف واقعی است. اکنون دان یک این رشته را دارم.

● ○ چرا در مسابقات شرکت نکردی؟

علاقه زیادی به شرکت در مسابقات ندارم. هدفم از ورزش سلامتی است و هنر را هم برای حس آرامشی که دارد، دنبال می کنم.

● ○ ورزش و هنر چه تأثیری در زندگی ات گذاشتند؟

با ورزش اعتماد به نفسم بیشتر شده است و جسم سالم و روح شاداب تری دارم. زمان کشیدن نقاشی علاوه بر احساس آرامش، چند ساعتی به هیچ چیز فکر نمی کنم. این دو در کنار هم کمک کردند تا زندگی شادی داشته باشم.

● ○ چه برنامه ای برای آینده داری؟

در مقطع تحصیلات تکمیلی قصد دارم رشته حقوق بخوانم و در کنار آن ورزش و آموزش نقاشی را ادامه بدهم.

ولی این احساس را به آن ها ندارم. به نظر من، نقاشی با مدارنگی جلوه بیشتری دارد و به حقیقت نزدیک تر است.

● ○ معمولاً چه طرح هایی را انتخاب می کنی؟

به کشیدن چهره علاقه زیادی دارم و طرح راز فضای مجازی انتخاب می کنم.

● ○ چرا سراغ آموزش رفتی؟

تابستان پارسال مادرم گفت خیمه الا انتظار در محله هنرور کلاس های تابستانی مختلفی برای کودکان برگزار می کند. یکم از دوستان مادرم پیشنهاد کرد من هم برای دختران علاقه مند به نقاشی، کلاس برگزار کنم. قبول

● ○ چه شد که سراغ نقاشی رفتی؟

آن طور که مادرم می گوید، از همان کودکی به نقاشی علاقه داشتم. هر جا برگه کاغذ یا حتی دستمال کاغذی پیدا می کردم، مادری برمی داشتم و رویش نقاشی می کشیدم. از شش سالگی به بعد نقاشی هایم بهتر شد و مادر که علاقه داشت تا اقامت رادید، تابستان هادر کلاس های نقاشی ثبت نام می کرد. از دو سال پیش هم در کلاس های آموزش نقاشی با مدارنگی ثبت نام کردم و این هنر را جدی تر دنبال می کنم.

● ○ چرا سراغ تکنیک مدارنگی رفتی؟

تصاویری که با مدارنگی می کشم، روح دارد. سیاه قلم یا حتی رنگ روغن را امتحان کردم،

